

[تکلمه از مباحث سابق 1](#_Toc90218147)

[مختار مرحوم صدر 2](#_Toc90218148)

[اشکال استاد به مرحوم صدر 2](#_Toc90218149)

[تعدد جزا و اتحاد شرط 2](#_Toc90218150)

[مختار استاد 3](#_Toc90218151)

[مفهوم وصف 3](#_Toc90218152)

[توضیح کلام مرحوم آخوند و نکات آن 3](#_Toc90218153)

[وجوه مطرح شده در کلام مرحوم آخوند برای مفهوم داشتن 4](#_Toc90218154)

[وجه اول و نقد آن 4](#_Toc90218155)

[وجه دوم و نقد آن 4](#_Toc90218156)

[وجه سوم و نقد آن 4](#_Toc90218157)

[وجه چهارم و نقد آن 5](#_Toc90218158)

**موضوع**: تنبیهات /مفهوم شرط /مفاهیم

# تکلمه از مباحث سابق

بحث در تنبیهات مفهوم شرط تمام شد. کلمه ای که باقی مانده این است: مرحوم صدر در مقابل دو فرض سابق- اذا تعدد الشرط و اتحد الجزا واقعا، اذا خفی الاذان فقصر اذا خفی الجدران فقصر و اذا تعدد الشرط و اتحد الجزا از جهت صورت که صحیح ان اجتماع شروط بود، اگر اجتماع شروط شد و احتمال تعدد حکم دادیم، حکم متعدد می­­شود یا نه؟ بحث تداخل اسباب و مسببات مطرح می­شد- یک فرض سومی دارد.

بیان فرض سوم: شرط ها متعدد هستند و مفهوم دارند مفهوم هر کدام با منطوق دیگری تعارض دارند و در همان حال هم تعدد حکم را احتمال می­دهیم. مثلا اگر فرزندت شفا پیدا کرد یک دینار بده و اگر مسافرت آمد یک دینار بده، در این جا دو شرط داریم و احتمال میدهیم که یک حکم بیشتر نباشد و شرط ها مفهوم دارند، در این جا مرحوم صدر فرموده است معارضه بین سه طرف است: یکی این است که هر شرطی ظهور در استقلال دارد و یک طرف این است که هر شرط ظهور در انحصار دارد و طرف سوم این است که جزا ظهور در حکم واحد دارد چرا که یک طبیعت دو حکم را بر نمی­تابد.

از کجا می­گویید تعارض سه طرفه است؟ اگر جزا ظهور در وحدت نداشته باشد، تعارضی نیست. اگر فرزندت شفا پیدا کرد یک دینار بده. این سبب مستقل منحصر برای یک وجوب است. اگر مسافرت آمد یک دنیار بده. یک سبب مستقل منحصر برای وجوب دینار است و تعارضی در کار نیست. پس اطلاق جزا که حکم واحد است این تعارض به وجود می­اید.

## مختار مرحوم صدر

در جایی که منطوق و مفهوم ها تعارض دارند و باز همین ها با اطلاق جزاء متعارض هستند، ایشان فرموده است: تعارض بین سه طرف واقع شده است و در بحث تعارض منطوق و مفهوم قائل به اجمال شد و باید رجوع به یک خطاب دیگری کرد. در اینجا هم این مطلب را تکرار کرده است. اطلاقی که انحصار را اقتضا می­کند و اطلاقی که استقلال را اقتضا می­کند با اطلاقی که وحدت جزاء را اقتضا می­کند تعارض و تساقط می­کنند به سراغ اصل عملی می­رویم. اگر یک شرط محقق بشود و دیگری محقق نباشند شاید شروط مستقل نباشند شک در یک تکلیف می­کنیم و برائت جاری می­کنیم در جایی که دو شرط محقق می­شوند شک در حکم دوم می­کنیم چرا که شاید هر دو باهم یک شرط باشند، از حکم دوم برائت جاری می­کنیم.

### اشکال استاد به مرحوم صدر

به نظر ما فرمایش ایشان ناتمام است. اگر قبول کنیم که تعارض سه طرفی است می­گوییم: شما تعارض شرط ها در این که دو حکم را طلب می­کنند در فرض اجتماع، با اطلاق جزا که وحدت را اقتضا می­کند، را حل کردید.

وقتی که شما با فرض اجتماع دو شرط که تعارض با اطلاق جزا می­کنند حل کردید پس در وقت اجتماع دو شرط ما مشکلی نداریم. یعنی یک شرط می­گوید این حکم و دیگری می­گوید آن حکم. وقتی که اجتماع دو شرط مقتضی دو حکم است تعارض بین منطوق هر کدام و مفهوم دیگری از بین می­رود.

شما اگر تعارض بین اطلاق جزاء و دو شرط را حل نمی­کردید در این جا تعارض و تساقط می­کردند ولی شما سابقا گفتید تعدد شرط قرینه بر تعدد حکم است و با هم تنافی ندارند. به نظر ما تعارض مستقر نیست.

# تعدد جزا و اتحاد شرط

اگر جزا متعدد باشد و شرط متحد باشد، مفهوم جمله شرطیه ایا انتفای مجموع است یا انتفای جمیع است؟ اگر فرزندت شفا پیدا کرد صدقه بده و نماز بخوان. جزا در این جا متعدد است. اگر شفا پیدا نکرد مجموع آنها منتفی است ولی ممکن است یکی باشد یا این که هر دو منتفی می­شود.

## مختار استاد

در عام مجموعی گفته شده است: عام خصوصیت ندارد این که مجموع را مولا اعتبار کرده باشد یک موونه زائده می­خواهد. مجموع معنایش این است که آنها را واحد اعتبار کردم. مثل اعتقاد به دوازده امام که مجموع من حیث المجموع مطلوب است و این مجموع ثبوتا یک اعتبار اضافه می­طلبد. لذا مقام اثبات بر خلاف عام مجموعی است و حمل عام برعام مجموعی نیاز به قرینه دارد.

در این جا نیز همین بیان جاری است. در مثال مذکور اگر معلق مجموع باشد، نیاز به موونه زائده دارد. به نظر می­آید که در مثال مذکور می­خواهد دو جزا به نحو مستقل مترتب کند، نه مجموع دو تکلیف. مجموعی در ثبوت و اثبات موونه زائده نیاز ندارد. عطف در قوه تکرار است و ظاهرش به نحو جمیع است نه مجموع. پس اگر شفا پیدا نشد هر دو منتفی است نه مجموع. بر خلاف سابق که می­گفتیم ظاهرش این است که عموم را معلق می­کند و بعید است که احکام منحله را معلق کرده باشد ولی در این جا ظاهر این است که تک تک را تعلیق کرده است و بیان بر انحلال دارد.

# مفهوم وصف

## توضیح کلام مرحوم آخوند و نکات آن

مرحوم آخوند می­فرماید: ان الوصف و ما بحکمه لا مفهوم له مطلقا.مراد ایشان از و ما بحکمه این است: هر قیدی که مطرح می­شود. ظرف و حال... کسانی که ما بحکمه را نیاوردند منظورشان همین است. وصف در اصول به معنای قید است و غیر از وصفی است که در ادبیات مطرح است.

شاید منظورشان این بوده است که قیدی که در کلام مذکور است وصف است و ما بحکمه یعنی چیزی که در کلام نباشد ولی از خطاب به دست می­اید.

علی ای تقدیر، هر قیدی در این جا محل بحث است که آیا مفهوم دارد یا ندارد؟ مرحوم آخوند می­فرماید مطلقا مفهوم ندارد. شاید منظور آخوند از مطلقا این است که چه معتمد بر موصوف باشد مثل اکرم الرجل العالم یا معتمد نباشد اکرم العالم. شاید می­خواهد اشاره به بعضی از تفاصیلی باشد که در آینده می­آید.

خلاصه وصف ادبی یا اصولی، ضمنی یا صریح، معتمد یا غیر معتمد، مشعر به علیت یا عدم مشعر به علیت.... مفهوم ندارد.

### وجوه مطرح شده در کلام مرحوم آخوند برای مفهوم داشتن

دلالت بر مفهوم نیاز به دلیل دارد و وجوهی که برای دلالت وصف بر مفهوم آورده اند ناتمام است. مرحوم آخوند به عبارات مختصری به رد این وجوه اشاره کرده است.

#### وجه اول و نقد آن

یک وجه وضع است که وصف وضع بر انتفای عند الانتفاء شده باشد. این وجه که واضح البطلان است. عالم برای ذات متصف به علم وضع شده است؛ اما این که برای مفهوم داشتن وضع کرده باشد واضح البطلان است. شاهدش این است که در مواردی که متکلم قصد مفهوم ندارد و برای تاکید و توضیح وصف می­آورد احساس مجاز نمی­کنیم.

#### وجه دوم و نقد آن

وجه دوم لغویت است. اگر وصف مفهوم نداشته باشد لغو است و چرا مثلا عالم را آورد؟ فایده آوردن وصف منحصر در مفهوم نیست. ذکر وصف فواید بسیاری دارد. مثلا وقتی که عالم می­گوید برای شناختن طرف مقابل است. گاهی اوقات برای اهتمام بیشتر مطرح می­شود، نه این که برای انتفای عند الانتفا باشد.

#### وجه سوم و نقد آن

وجه سوم این است: قرینه عام مثل اطلاق اقتضا می­کند که وصف علت منحصره برای مفهوم است. این وجه هم صحیح نیست. حالا در شرط یک وجهی داشت مثلا مقتضای اطلاق واوی یا اوی انحصار و استقلال است ولی در این جا این گونه نیست. قیاس وصف به شرط مع الفارق است.

بله؛ مشعر به علیت هست ولی اشعار که مفید نیست. من قتل مومنا فجزاءه جهنم اشعار دارد که جهنم به خاطر ایمان است ولی باید به ظهور برسد. علاوه بر این، باید ظهور در علت منحصره داشته باشد.

اگر در یک موردی علت منحصره ثابت شد مفهوم هست ولی نه از باب مفهوم وصف باشد. بلکه از باب علت منحصره بودن است نه از باب صفت بودن باشد. این که علامه تفصیل داده است بین علت منحصره بودن و نبودن درست نیست. اگر علت منحصره باشد، انحصار مفهوم آورده است، نه صفت. کلام علامه در حقیقت تفصیل در مقام نیست. ایشان هم منکر مفهوم برای وصف مطلقا است.

#### وجه چهارم و نقد آن

معروف این است: ان الاصل فی القید ان یکون احترازیا. تاکید خلاف اصل است. منظور از اصل ظاهر است نه اصل عملی. اگر اصل احترازی است احتراز از فاقد القید است. پس فاقد القید این حکم را ندارد.

مرحوم آخوند فرموده است: مقتضای این اصل مفهوم داشتن نیست. معنای احترازیت دخالت در موضوع و متعلق داشتن است. برای توضیح نیاورده است. چیزی که دخیل در وجوب اکرام است اکرام رجل عالم است. عالم بودن دخیل در حکم است. اما این که دخیل منحصره است که منحصره بودن برای مفهوم نیاز داریم، فهمیده نمی­شود.یعنی اشکالی ندارد که هاشمی بودن هم دخالت داشته باشد. ادامه بحث در جلسه آینده.